

# متافیزیک، حلقه وین و فلسفه تحلیلی متاخر

منبع: سایت رادیو زمانه، روز جمعه، مورخ: ۹۳/۴/۶

این مقاله در ادامه مقالات "فلسفه تحلیلی چیست؟" و "فلسفه تحلیلی و متافیزیکی اندیشی" است که پیش از این در سایت رادیو زمانه منتشر شده اند. در آن مقالات، حدود و ثغور فلسفه تحلیلی، تعریف فلسفه تحلیلی بر اساس جغرافیا، ریشه های اتریشی - انگلیسی فلسفه تحلیلی و تلقی آباي فیلسوفان تحلیلی از متافیزیکی اندیشی به بحث گذاشته شد. در ادامه، مقومات فلسفه حلقه وین و تلقی اعضای این حلقه از متافیزیکی اندیشی، اقبال به مباحث متافیزیکی در نیمه دوم قرن بیستم در سنت تحلیلی، همچنین «چرخش زبانی» و اهمیت «اصل بافت» فرگه در پیدایی فلسفه تحلیلی به بحث گذاشته می شود. فلسفه حلقه وین را با چند عنوان مختلف نام گذاری می کنند:

۱. فلسفه علمی<sup>۱</sup>

۲. نگاه علمی به جهان<sup>۲</sup>

۳. پوزیتیویسم منطقی

۴. تجربه گرایی منطقی<sup>۳</sup>

بر مبنای این عناوین می توان توضیح داد که چگونه نقد متافیزیک نزد اعضای حلقه وین از منظرهای مختلف بسط یافته است. سه آموزه محوری پوزیتیویست های منطقی در نقد متافیزیک، که از آباي فلسفه تحلیلی وام گرفته بودند، به قرار زیر است:

۱. منطقی جدید که فرگه و راسل آن را بسط داده بودند.

۲. آموزه های رساله درباره بی معنایی تمام ضرورت ها و بسط آن.<sup>۴</sup> مطابق با آموزه های رساله، تمام ضرورت ها همان

گویی<sup>۵</sup> هستند و نسبت به عالم خارج افاده معنا و معرفت نمی کنند. به عنوان مثال، ویتگنشتاین در فقره ۶,۳۷۵ می گوید: «

---

۱. Scientific philosophy

۲. Scientific Worldview

«نگاه علمی به جهان» نام اعلامیه ای است که اعضای مهم حلقه وین در ۱۹۲۲ منتشر کردند. آنها در مانیفست خود به بیان چگونگی تبیین عالم از منظر خویش پرداختند.

اعلامیه ۱۹۲۲ در واقع از انگیزه های سیاسی - اجتماعی فیلسوفان حلقه وین پرده بر می گیرد.

۳. Logical empiricism

۴. رساله منطقی - فلسفی بیش از هر اثر دیگر بر آراء اعضای حلقه وین تاثیر گذاشته است. اعضای حلقه وین بیش از هر چیز تحت تاثیر صبغه ضد متافیزیکی اثر ویتگنشتاین قرار گرفتند؛ اگر چه از توضیحات وی درباره منطق و ریاضیات هم بهره بردند.

۵. tautology

تنها ضرورتی که وجود دارد، ضرورت منطقی است». در فقراتی دیگر نیز به بیان این اصل می پردازد که تنها ضرورت های منطقی از لحاظ فلسفی قابل دفاع هستند. با توجه به اینکه منطق در رساله فاقد معنا و یکسره همان گویی است، می توان نتیجه گرفت که تنها ضرورت های موجود همان گویانه یا بی معنا هستند. این اصل، صورتبندی دیگری از نقد حلقه وین بر گزاره های ترکیبی - پیشینی به روایت کانت است.

۳. نظریه تصویری معنا.<sup>۱</sup> تئوری معناداری حلقه وین یا اصل تحقیق پذیری<sup>۲</sup> برگرفته از نظریه تصویری معنا در رساله است. بر اساس اصل تحقیق پذیری، تنها اموری معنادار هستند که علی الاصول در عالم خارج تحقیق پذیر باشند.

با قرار دادن این سه اصل در کنار یکدیگر می توان رای فیلسوفان حلقه وین درباره نقد متافیزیک را به روشنی فهمید. به عنوان مثال، مطابق با نظر حلقه وین درباره معناداری، دست کم برخی از جملات هایدگر نظیر «هیچ می هیچد» فاقد معنا یا مهمل است. ایشان اینگونه دعاوی متافیزیکی را نوعی شعر می انگاشتند که نه ابطال پذیر است و نه اثبات پذیر. در نتیجه، این دعاوی، مهمل یا بی معنا هستند؛ هر چند می توانند انسان را از نظر عاطفی برانگیزانند. در عین حال باید توجه داشت که نظر حلقه وین درباره متافیزیک، منحصر به مراحل آغازین پیدایی فلسفه تحلیلی است. بعضی از فیلسوفان از جمله کارنپ و ایر بر این باور بودند که تنها از منظری پوزیتیویستی می توان متافیزیک را اینچنین نقد کرد؛ هر چند کسانی نظیر هانس گلاک رای حلقه وین درباره متافیزیک را همزمان متأثر از نیچه و نقد وی بر متافیزیک می دانند.

در آغاز پیدایی فلسفه تحلیلی، باور به آرا ضد متافیزیکی، منحصر به حلقه وین نبود و عده ای از فیلسوفان آکسفورد<sup>۳</sup> نیز چنین می اندیشیدند. علاوه بر این، می توان از رای راسل درباره نقد متافیزیک یاد کرد. راسل اگر چه پاره ای از آرای حلقه وین را بر نمی تابد، در عین حال با مطرح کردن «نظریه انواع»<sup>۴</sup>، به گونه ای به نقد متافیزیک پرداخت. اگر نقد متافیزیک را به معنای نگاه دلالت شناسانه و زبانی به مدعیات متافیزیکی بدانیم، راسل نیز از جمله منتقدان متافیزیکی اندیشی است؛ هر چند نظریه انواع، مستلزم رد هر گونه ادعای متافیزیکی نیست. راسل درباره جدایی علم از فلسفه، طرح فلسفه به عنوان منطق علم و تاکید بر پیراستن زبان فلسفه از ابهام، با پوزیتیویست های منطقی همدل بود؛ اما بر خلاف آنها، دعاوی متافیزیکی را یکسره

#### ۱. Picture theory of meaning

#### ۲. Verifiability principle

۳. مراد از فیلسوفان آکسفورد، فیلسوفانی اند که در دهه های چهارم و پنجم قرن بیستم در دانشگاه آکسفورد فعالیت می کردند. فیلسوفانی که به «زبان روزمره» و تطور

معانی واژگان در آن عنایت تام داشتند و در این باب نظریه پردازی می کردند. از جمله فیلسوفان مشهور آکسفوردی می توان به جان آستین و گیلبرت رایل اشاره کرد.

#### ۴. Theory of Type

طبق این نظریه باید گزاره های درست ساخت را از گزاره های قابل صدق و کذب یا معنادار تفکیک کرد. در نتیجه هر جمله درست ساختی الزاما افاده معنا نمی کند. به عنوان مثال، راسل در مقاله «در باب دلالت»، «ساختار منطقی جمله» را از «ساختار طبیعی» آن تفکیک می کند. راسل با تحلیل جمله «پادشاه کنونی فرانسه تاس است»، نشان می دهد که چگونه چنین جمله ای درست ساختی هیچ معنای محصلی ندارد. به زبانی ساده، تحلیل راسل بیان می کند که اگر ما فهرستی از همه افراد تاس و همه افراد غیر تاس کنونی تهیه کنیم، پادشاه کنونی فرانسه در هیچ یک از این دو فهرست قرار ندارد، به این دلیل که نظام سیاسی کنونی فرانسه پادشاهی نیست. این اشتباه نتیجه عدم تفتن به این واقعیت است که «پادشاه کنونی فرانسه» که در ساختار منطقی جمله، شان محمولی دارد، به جای موضوع نشسته است. طبق ساختار منطقی جمله، یک «ایکس» در مقام موضوع جمله وجود دارد که می توان هم زمان دو صفت پادشاهی و تاس بودن را در مقام محمول جمله به وی نسبت داد. چنین گزاره ای که «ترکیب عطفی» دارد، وقتی صادق خواهد بود که همزمان همه مؤلفه های آن صادق باشند. حال، از آنجا که هیچ «ایکسی» در جهان خارج وجود ندارد که پادشاه کنونی فرانسه باشد، جمله فوق کادب است. می توان گفت که راسل، پیش از وینگشتاین، به بحث از بی معنایی یا مهمل بودن پاره ای از گزاره ها توجه داشته است.

باطل نمی دانست و در پاره ای از نظریات خود، از قبیل باور به وجود کلیات<sup>۱</sup>، متافیزیک اندیش بود. بنابر رای برخی از شارحان، ادعای همریختی میان زبان و جهان در رساله ویتگنشتاین از لوازم منطقی نظریه اتمیسم منطقی<sup>۲</sup> راسل است. بنابر این، آرای راسل، به همان معنا که در مورد رساله توضیح داده شد، متافیزیکی است.

به منظور درک موضع فلسفه تحلیلی درباره متافیزیک در آغاز پیدایی آن، به بررسی آرای فرگه، مور، ویتگنشتاین، راسل و حلقه وین پرداختیم و دیدیم که از نظر تاریخی، رای حلقه وین درباره متافیزیک الزاما رای همه پیشگامان فلسفه تحلیلی نبوده است. در دهه های آغازین فلسفه تحلیلی، فیلسوفان با تکیه صرف بر بحث های زبانی، متافیزیک را نقد می کردند؛ در این دوره به مغالطه اقنوم سازی<sup>۳</sup> بسیار توجه می شد. تحلیل و پالایش منطقی یا مفهومی زبان، در دستور کار بسیاری از فیلسوفان آن دوره، نظیر ویتگنشتاین - در هر دو دوره فلسفه ورزی -، اعضای حلقه وین و کسانی مانند آستین و رایل در سنت آکسفورد قرار داشت. هر چند این دوره در شکل گیری و جهت گیری فلسفه تحلیلی اهمیت بسیار دارد، مسائل فلسفی و روش های پاسخ گویی به آنها در دهه های بعد محدود به مسائل و روش های این دوره باقی نمی ماند و برای دستیابی به تصویری دقیق تر از فلسفه تحلیلی و نسبت آموزه های آن با نقد متافیزیک، باید مسیر آنرا تا دهه ۱۹۵۰ و ظهور کواین پی گرفت. کواین با نقد پوزیتیویسم و طرح وجود شناسی طبیعت گرایانه خویش، مسئله ای متفاوت را در دستور کار فلسفه تحلیلی قرار دارد و با روشی متفاوت در پی پاسخ گویی بدان بر آمد.

کواین در سال ۱۹۵۰ مقاله مهم « دو حکم جزمی تجربه گرایی » را نوشت و به نقد آرای حلقه وین و تجربه گرایی پرداخت و تلقی طبیعت گرایانه ای از هستی به دست داد.<sup>۴</sup> نکته اصلی بحث کواین این است که می توان تلقی ای متفاوت از قرائت حلقه وین و تجربه گرایان از انتولوژی داشت. به باور کواین، اعضای حلقه وین در نقد متافیزیک، ذهن خود را صرفا معطوف به کشف انواع مغالطات اقنوم سوزی کرده اند. بعد از کواین، برخی از فیلسوفان به اقتفای وی، به نقد آرای حلقه وین پرداختند. کواین و برخی دیگر از فیلسوفان تحلیلی نظیر کریپکی، در باور به فایده مند بودن هر گونه تلاش برای پیراستن تفکر فلسفی از مغالطاتی از این دست با حلقه وین همدل بودند، اما تقلیل و کم اهمیت انگاشتن تمام سؤالهای متافیزیکی و وجودشناختی در تاریخ اندیشه را نیز نمی پذیرفتند. به عقیده برخی از ناقدان، اعضای حلقه وین تنها یک تلقی ممکن از متافیزیک و وجودشناسی را در نظر داشتند، در عین حال می توان دیگر تلقی های ممکن و متصور از متافیزیک را مد نظر قرار داد. به نزد ایشان، بررسی نسبت میان واژگان و مدلول آنها در عالم خارج، فرع بر بررسی اشیا و چگونگی قرار گرفتن آنها در عالم است. پرسش از چگونگی قرار گرفتن اشیا در عالم خارج، به رغم ترک موضع استعلایی، همچنان پرسشی متافیزیکی است؛ هر چند همزمان همه پیش فرض های یک نگاه تحلیلی را در بر دارد. کواین و فیلسوفان متأثر از وی بر این

۱. universals

۲. Logical atomism

۳. Reification fallacy

اقنوم سازی به معنای هویت بخشی انضمامی و عینی به امور انتزاعی زبانی است.

۴؛ این مقاله با ترجمه منوچهر بیعی در مجله ارغنون، شماره ۸-۷، ویژه فلسفه تحلیلی به چاپ رسیده است. 'Two Dogmas of Empiricism'

باور بودند که می توان درباره وجودشناسی نیز بحث های طبیعت گرایانه کرد و بهتر است به جای سخن گفتن از واژگان، از اشیاء سخن بگوییم. از نظر قائلان به وجودشناسی طبیعت گرایانه،<sup>۱</sup> این سخن پرسش ها صبغه فلسفی دارند و نفی و طرد هر گونه متافیزیکی اندیشی خطاست.

از ۱۹۵۰ به بعد و در پی مقالات کواین، تلقی طبیعت گرایانه از وجودشناسی در دستور کار فیلسوفان تحلیلی قرار گرفت. در این تلقی جدید، فیلسوفان می کوشند به دو پرسش محوری پاسخ گویند: « اساسا چه انواعی از اشیاء وجود دارند؟» که پرسشی وجودشناسانه است و همچنین پرسش « طبیعت یا ذات این انواع چیست؟».

از دهه ۱۹۷۰ به بعد، کریپکی پروژه فلسفی کواین را با بحث از ضرورت های پسینی<sup>۲</sup> و احیای نوعی از ذات گرایی<sup>۳</sup> ادامه می دهد. او می کوشد بر خلاف تعاریف توصیفی<sup>۴</sup> که فیلسوفانی چون راسل مطرح کرده اند، رویکردی ذات گرایانه به مسئله معنا<sup>۵</sup> و دلالت<sup>۶</sup> داشته باشد. به باور کریپکی، ارتباط دلالت شناسانه میان واژگان زبانی و نحوه ارجاع آنها به عالم خارج، کاملا ذاتی است. وی معتقد است ما یک خصوصیت مشخص در شیئی را درک می کنیم و این واژه به این خصوصیت ذاتی شیئی در خارج دلالت می کند. احیای ذات گرایی توسط کریپکی به نوعی پاسخی به دومین پرسش کواین است و می توان آنرا آغاز مرحله دوم تفکر در فلسفه تحلیلی دانست.

هیلاری پاتنم معتقد است در ابتدای پیدایی فلسفه تحلیلی، و به طور مشخص در دوره غلبه پوزیتیویسم منطقی، فلسفه تحلیلی موضعی ضد متافیزیکی داشته است؛ با این حال اخیرا این فلسفه تبدیل به جنبشی همدل با متافیزیک شده است. همچنین، هانس گلاک معتقد است خصومت نسبت به متافیزیک، خصوصیت غالب فلسفه تحلیلی چه در آغاز پیدایش آن و چه در حال حاضر نیست و نمی توان آنرا وجه ممیزه این فلسفه دانست، هر چند می تواند خصوصیت اندیشه برخی از نمایندگان مهم این سنت فلسفی باشد؛ در این مورد می توان به طور خاص به پوزیتیویست های منطقی اشاره کرد. اما پیشگامان فلسفه تحلیلی و جریان غالب پس از دهه پنجاه، متافیزیک را به طور کامل نفی و طرد نکرده اند و اندیشه کثیری از آنها واجد سویه های متافیزیکی است. در عین حال باید عنایت داشت که این نحوه از متافیزیکی اندیشی به معنای رجعت به سنت های متافیزیکی گذشته نیست. به عنوان مثال، کواین کاملا تجربه گراست و به هیچ وجه تفکیک میان گزاره های تحلیلی و ترکیبی را که نسب نامه کانتی دارد، نمی پذیرد. اما این فیلسوفان تحلیلی، نقد متافیزیک را به اقتضای بحث های زبانی به صورتی که حلقه وین در دستور کار خود قرار داده، درست نمی دانند و نگاه به متافیزیک و وجودشناسی را به نحو دیگری صورتبندی می کنند.

---

۱. naturalistic ontology

۲. analytic a-posteriori

۳ essentialism

۴. descriptive definition

۵. meaning

۶. denotation

در نتیجه نمی توان نقد و رد متافیزیک را خصوصیت مشترک در میان تمام فیسوفان تحلیلی و آموزه های فلسفی آنها دانست.

## چرخش زبانی

بنابر نظر رورتی، عموم فیلسوفان تحلیلی، علاوه بر نقد متافیزیک، به تحلیل منطقی و مفهومی زبان پرداخته اند. وی در ۱۹۶۸ از این نحله فلسفی با عنوان نحله چرخش زبانی<sup>۱</sup> یاد می کند و معتقد است می توان این تلقی را وجه مشترک میان فیلسوفان تحلیلی دانست.

مطابق با رای دامت، فلسفه زبان که همان نقطه کانونی و محوری چرخش زبانی است، به یک معنا در مقابل فلسفه اندیشه<sup>۲</sup> قرار می گیرد؛ که اولی متعلق است به سنت تحلیلی و دومی به سنت پدیدارشناسی. در سنت پدیدارشناسی مسئله اصلی حدود و ثغور اندیشه است، اما سنت تحلیلی به جای اندیشه به زبان می پردازد.

یکی از تلقی های رایج درباره زبان و نحوه پیدایی معانی واژگان در سنت تحلیلی مبتنی بر آراء فرگه و خصوصاً نقد او بر روانشناسی گرای<sup>۳</sup> است. بر اساس این تلقی، چرخش زبانی، قوام بخش فلسفه تحلیلی و شرط تکوین آن است که دامت آنرا در پنج مدعای اصلی صورتبندی می کند. وی در کتاب *سرچشمه های فلسفه تحلیلی*، «اصل بافت»<sup>۴</sup> فرگه را سرآغاز چرخش زبانی و قوام بخش فلسفه تحلیلی می داند. از نظر دامت، اصل بافت، اهمیت فراوانی دارد و سرآغاز رویکرد تحلیلی به فلسفه است. هانس گلاک به بررسی این تلقی می پردازد تا روشن سازد آیا چرخش زبانی می تواند خصوصیت معرف فلسفه تحلیلی باشد؟ گلاک این ایده را به لحاظ منطقی در قالب پنج اصل زیر بازسازی کرده و آنرا مورد بررسی قرار می دهد:

۱. وظیفه اصلی فلسفه، تحلیل ساختار اندیشه است.
۲. ساختار اندیشه باید متمایز از ساختار تفکر باشد.
۳. تنها راه درست تحلیل ساختار اندیشه، تحلیل ساختار بیان زبانی اندیشه است.
۴. در نتیجه فلسفه زبان، بنیان فلسفه است.
۵. امر محوری برای چرخش زبانی عبارت است از زمینه گرای<sup>۵</sup>، بدین معنا که جمله به لحاظ دلالت شناختی مقدم بر اجزای خود است.

---

۱. Linguistic Turn

۲. Philosophy of thought

۳. psychologism

۴. Context Principle

۵. contextualism

این اصول پنج گانه که از پی یکدیگر می آیند و هر یک مقدمه اصل بعدی است، از نظر دامت بیانگر چگونگی عدول از فلسفه اندیشه به فلسفه زبان است.

اصل بافت فرگه عبارت است از اینکه معنای یک واژه تنها به مثابه جزئی از یک کل یا در یک سیاق قابل فهم است. آنچه در فهم مقدم است، سیاق است نه یک اتم منفرد یا یک شیئی زبانی یا یک واژه مستقل از متن. به عنوان مثال، واژه «قرمز»، تنها در جمله هایی از قبیل «کیف قرمز است» فهمیده میشود. اصل بافت فرگه در طول زمان دچار تحولات شده و دیگر فیلسوفان نیز این اصل را با صورت بندی های متفاوتی ارائه کرده اند.<sup>۱</sup>

اصل بافت هم عنان با زمینه گرایی است. بسط منطقی زمینه گرایی فرگه به مثابه یک اصل دلالت شناختی، به کل گرایی دلالت شناختی<sup>۲</sup> کواین انجامید. کل گرایی دلالت شناختی، اصل بافت را در سیاقی وسیع تر و با لحاظ کردن تمام امکان های منطقی یک رابطه کل گرایانه صورتبندی می کند. از نظر کواین، معنای یک مدعا تنها در صورت قرار دادن آن در شبکه یا زنجیره ای از گزاره ها و مفاهیم ممکن است. به همین دلیل، وی تفکیک میان گزاره های ترکیبی و تحلیلی را موجه نمی دانست. کواین ذهن را به محکمه ای تشبیه می کند که برای درک یک امر، همه شواهد موجود را فرا می خواند. اگر تفکیک میان چرخش زبانی و چرخش طبیعت گرایانه در فلسفه تحلیلی دارای اهمیت باشد، آنگاه سرآمدترین فیلسوف در چرخش زبانی، ویتگنشتاین، و در چرخش طبیعت گرایانه، کواین خواهند بود. فلسفه علم محور کواین از مهمترین و معتبرترین گرایش های تحلیلی در قرن بیستم است.

هانس گلاک، به رغم پذیرش اهمیت فراوان نقش اصل بافت و چرخش زبانی در تکوین فلسفه تحلیلی، آنرا به عنوان خصوصیت منحصر به فرد و مشترک در میان تمام فیلسوفان تحلیلی نمی پذیرد. به باور او، از نظر تاریخی، اصل بافت، پیش از فرگه نیز به شکلی متفاوت مطرح شده بود.<sup>۳</sup>

نقد روانشناسی گرایی و تفکیک میان علم و فلسفه به روایت فیلسوفان تحلیلی را در جستاری دیگر پی خواهیم گرفت.

---

۱. نقدهایی بر اصل بافت فرگه وارد شده و صورت های منقح تری از آن ارائه شده است. از جمله نقدهای وارد بر آن این است که اصل بافت دچار دور است. به نظر می رسد این مشکل را می توان در یک متن و سیاق وسعت یافته تر نظیر بازی زبانی ویتگنشتاین و با تاکید بر نقش «ورزیدن» در تکوین معنا، حل کرد.

## ۲. Sematic holism

در فلسفه تحلیلی از دو نوع کل گرایی سخن گفته می شود: کل گرایی وجودشناختی و کل گرایی دلالت شناختی. در کل گرایی وجودشناختی، کوچک ترین واحد انتولوژیک در جهان خارج، در اساس مجموعه ای است متشکل از چینش و روابط میان چند جزء و نه یک اتم منفرد مانند مونا دهای لایب نیتس. ویتگنشتاین در رساله از کل گرایی انتولوژیک آغاز می کند. کل گرایی دلالت شناختی کواین را می توان نقدی هم بر رساله و هم بر حلقه وین دانست.

۳. به عنوان مثال، جرمی بنتام، سالها پیش از فرگه در نظریه معناداری خود، صورتبندی خاصی از وابسته به سیاق بودن معنا را طرح کرده بود.